

لغت موران (جلسه ۱۹)

بحث لغت موران که نهج سلوک بود و این معنی را فرموده بودند، در فصل ۶ بحث لذتی است که عارفان می‌برند، که عرض شد شما وقتی آیات قرآن را نگاه می‌کنید، مدام این است که بهشت و بهشتیان و عارفان دچار نشاطند، دچار لذت‌اند، و لذت از ویژگی‌ها و خاصیت‌های عارفان و عارف شدن است؛ این «لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ» خلاصه هر جایی می‌بینید «تَلَذُّ الْأَعْيُنُ لَذَّةً لِلشَّارِبِينَ» در ویژگی جهنم افسردگی است، معیشت ضنک است، درد است، لذا اگر انسان در باطنش احساس نشاط نمی‌کند، عملاً دارد تناسب پیدا می‌کند با فضای جهنم و الم و درد. شما اگر به عنوان نمونه نگاه کنید در همین مناجات شعبانیه، آن فرازهای آخرش هست که خیلی هم مورد توجه حضرت امام است که «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَيْرَ أَبْصَارِ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النَّورِ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النَّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» خدایا من این چیزها را کنار بگذارم، این حجب نه ظلمانی، بلکه حجب نورانی‌ای هم مثل جبرئیل و این‌ها را هم کنار بگذارم، حجب ظلمانی می‌شود همین مناسبات دنیا که این‌ها را که کنار بگذارم هیچ، حجب نوری را هم کنار بگذارم، به (عِزِّ قُدْس) برسم (تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ) بعدش یک جایی هست که وقتی می‌گوید برسم به (عِزِّ قُدْس) و این‌ها، بحثش این است که «وَأَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفاً» اینکه آن (نُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ) وقتی که می‌گوید من این حجب ظلمانی که هیچ، حجب نورانی را هم کنار بگذارم برسم به (عِزِّ قُدْس) آنجا (نُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ) است، یعنی با نشاط‌ترین حالت، با صفا‌ترین حالت، لذت بخش‌ترین حالت، همانی که مربوط به آن مقام است، یعنی هرکسی که مقاماتش بالا می‌رود، به شدت دنیا برایش لذت بخش می‌شود، اصلاً زندگی لذت بخش می‌شود.

آنجا به (نُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ) می‌گویند جنت ذات است، و خلاصه اصل لذت در آنجاست، و شعبه‌های لذت همینجوری پایین می‌آیند، لذا منطق لذت، لذت مناجات، این نکته که می‌گوید (وَأَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً) اصلاً عارفان وقتی رخ می‌دهد که شخص به (نُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ) رسیده است، یعنی هر چقدر شخص با عارف‌تر و با نشاط‌تر باشد (فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفاً) دیگر اصلاً برای کسی تره خورد نمی‌کند، یعنی کسی را حساب نمی‌کند به معنایی، یعنی نه حساب نکردن مذموم که خودش را خیلی قبول دارد و تو سر بقیه می‌زند نه، خب مشخص است که این معنی نیست، ولی این حرف‌ها در دستگاه معادلاتی او اصلاً دیگر نمی‌آید، اصلاً کسی نمی‌آید، به کسی فکر نمی‌کند، کسی کاره‌ای نیست برای او، (ضار النافع) اوست. لذا یک نکته‌ای که در بحث‌های عرفانی مربیان سلوک خیلی به آن توجه دارند، لذت بری از مناجات است و لذت بری از نماز است، ولو شده به گوشه‌ای! یعنی اینکه داریم (اگر کسی گناه کند از رزق محروم می‌شود) بعضی‌ها به این معنا فکر کردند که از رزق محروم می‌شود لزوماً این است که پولش کم می‌شود، معنی‌اش این نیست؛ اولین رزقی که از طرف کم می‌شود که گاهی اوقات مدت‌ها هم قطع می‌شود، داشته لذت می‌برده از نماز، لذت می‌برده از سجده، لذت می‌برده از مجلس، لذت می‌برده از مناجات، لذت می‌برده از ادعیه، بعد می‌بیند دیگر نمی‌تواند لذت ببرد! لذت رمز استقامت و استواری است، در این مسیرها خود لذت است، لذا توجه بفرمایید که در بخشی از یک نماز، مثل قنوت سجده یا هرچی، شخص باید لذت ببرد! یعنی اگر لذت از دستش بیفتد دیگر آن استقامتش در مسیر از بین می‌رود.

علی آقای بهجت یک موقعی می‌گفت من بعد از مرگ پدر نشستم حساب کردم که بابا چه کارهایی می‌کرد، بعد گفتم خب این کار را که می‌کرد، قرآن که می‌خواند، اینجوری سجده می‌کرد، اونجوری زیارت می‌رفت و... گفت وقتی نشستم و جمع زدم شد ۱۲ ساعت، ببینید ۱۲ ساعت هر روز یک اقدامی را انجام دادن خیلی حرف است، بخشی از آن که طی الزمان بوده ولی پشت سر آن باید یک لذت عظیمه باشد، که من در بحث القائنات ملکی عرض کردم که می‌گویند شاخصه‌اش لذت عظیمه است، لذتی که دیگر قابلیت جمع با هیچ چیز را ندارد، آن تطوعی که شما می‌فرمایید بله دقیقاً همین است! یعنی خود اینکه شخص تطوع کند می‌تواند بخشی از آن لذت را جبران کند، یعنی مثل یک غذای بیست که این غذا را با ولع بخورد، در زیارت امین الله این ولع را ببینید که «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعَائِكَ» این ولع که

(مَوْلَعَهُ بِذِكْرِكَ وَدُعَائِكَ) این ولع «مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةٍ لِقَائِكَ» این لقاء یک فرح‌های و یک لذتی و یک شادمانی‌ای در این قضیه هست.

آن داستان مولوی هست که یک اربابی بوده و یک غلامی داشته به اسم سنقر و آن غلام خیلی اهل معنویت بوده، ارباب هم کافر بوده، داستانش این است: یک میری بوده و امیری بوده و رئیسی بوده، یک غلام سنقر نامی داشته و او را خیلی دوست داشته، یک روز صبح بلند می‌شود و می‌بیند احتیاج به حمام دارد، به سنقر می‌گوید بلند شو برویم طاس «میر شد محتاج گرمابه سحر/بانگ زد سنقر هلا بردار سر/طاس و مندیل و گل از التون بگیر/تابه گرمابه رویم ای ناگزیر/سنقر آن دم طاس و مندیلی نکو/برگرفت و رفت با او دو بدو» یعنی همینجوری بدو بدو به سمت حمام رفتند، بعد به نماز صبح می‌رسد و می‌گوید من بروم مسجد بیایم بعد برویم، الان وقت نماز است به مسجد برویم، می‌رود مسجد، خلاصه نماز تمام می‌شود و همه بیرون می‌آیند و می‌بیند سنقر بیرون نمی‌آید، او هم کافر بوده و نمی‌توانست وارد مسجد شود، همه‌اش از بیرون داد می‌زند که سنقر کجایی بیا بیرون، «مسجدی بر ره بد و بانگ صلا/آمد اندر گوش سنقر در ملا/بود سنقر سخت موله در نماز/گفت ای میر من ای بنده نواز/تو برین دکان زمانی صبر کن/تا گزارم فرض و خوانم لم یکن» «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» را بخوانم «چون امام و قوم بیرون آمدند» همه بیرون آمدند «از نماز و وردها فارغ شدند/سنقر آنجا ماند تا نزدیک چاشت» سنقر تا ساعت ۹ و ۱۰ در مسجد ماند «میر سنقر را زمانی چشم داشت» میرش همینجوری داشت او را می‌پایید که چرا بیرون نمی‌آید «گفت ای سنقر چرا ناپی برون/گفت می‌نگذارم این ذو فنون» گفت این ذو فنون ما را نمی‌گذارد، او هم نمی‌فهمید قضیه چیست «صبر کن نک آدمم ای روشنی/نیستم غافل که در گوش منی/هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد» او اندازه ۷ نوبت صبر کرد و همه‌اش می‌گفت سنقر کجایی بیا بیرون «تا که عاجز گشت از تیباش مرد/پاسخش این بود می‌نگذارم» همه‌اش «پاسخش این بود می‌نگذارم/تا برون آیم هنوز ای محترم» خلاصه نمی‌گذارد من بیرون بیایم «گفت آخر مسجد اندر کس نماند/کیت وا می‌دارد آنجا کت نشاند» دیگر کسی در مسجد نمانده او کیست که نمی‌گذارد تو بیرون بیایی؟ «گفت آنک بسته‌استت از برون/بسته است او هم مرا در اندرون» می‌گوید همانی که تو را از بیرون بسته و نمی‌گذارد داخل بیایی، همان مرا بسته و نمی‌گذارد بیرون بیایم، یعنی همان خدایی که به تو گفته نمی‌توانی داخل شوی، همان نمی‌گذارد من بیرون بروم! «آنک نگذارد ترا کاپی درون/می‌بگذارد مرا کایم برون/آنک نگذارد کزین سو پا نهی/او بدین سو بست پای این رهی/ماهیان را بحر نگذارد برون/خاکیان را بحر نگذارد درون»

نماز آقای بهجت را از نزدیک دیده بودید؟ ایشان موقع سلام جیغ می‌زد یعنی واقعاً حالت جیغ داشت، من هم خیلی تعجب می‌کردم که چرا آقای بهجت موقعی که می‌خواهد سلام دهد جیغ می‌زند، چون آقای بهجت یک بخش‌هایی از نمازش را گریه نمی‌کرد و جیغ می‌زد، یکی گفت من خواب آقای بهجت را دیدم، وقتی که ایشان داشتند در نماز سلام می‌دادند یک در بزرگی به سمت یک باغ بزرگی همینجوری داشت بسته می‌شد، آقای بهجت داشت این را می‌دید و جیغ می‌زد، خلاصه اینکه می‌خواست نماز را تمام کند، ببینید چقدر در لذت بوده که وقتی داشت نماز می‌خواند جیغ می‌زد، معمولاً سلام نماز خیلی چیز شگفت‌انگیزی محسوب نمی‌شود که مثلاً آدم بگوید سجده است قنوت است و... ولی ایشان وقتی که می‌خواست از نماز فارغ شود و نماز نخواند و این‌ها، انگار داشت از یک لذت عظیمه فاصله می‌گرفت. این نکته‌ایست که یک سالک حتماً باید حواسش باشد، روزی نگذرد که از یک بخشی، از یک عبادتی و یک ارتباطی، لذت برد! این مهم است، یک قنوتی، یک سجده‌ای، یک دعایی، یک امین‌الله‌ای، این حالت وله و ولع «اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْئَةَ» قلوب مخبت، اخوات یک حالتیست که آن عبارت قرآنی «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» مثل حالت‌های نامزد بازی هست، البته (خاک بر فرق من و تمثیل من) ولی، که طرف قلبش دارد تندتند می‌زند، «وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ رَادُّهُمْ إِيْمَانًا» آن (وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ) یک دلی که به تپش می‌افتد، یعنی انگار به یک منظره خیلی عظیمه‌ای می‌افتد، این‌ها کسانی هستند که (اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْئَةَ) این وله و این‌ها به یک دل وجه، وجه به معنای خائف نیست، به معنای «إِنَّمَا أَلْمُؤْمِنُونَ» بله «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ» «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ» «إِنَّمَا أَلْمُؤْمِنُونَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ» یا مثلاً (بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ) کسانی که تپش قلبی دارند.

خلاصه عرض این است که این حالتی که انسان لذت می‌برد، ببینید در لذت بردن طبیعتاً کسی که دارد مراتبی را طی می‌کند لذت به او عنایت می‌شود، منتهی خودش هم باید حواسش به این نکته باشد، (نه، گاهی اوقات هست که ما کلاً بیخیال این چیزها می‌شویم، یعنی بیخیال لذت بردن می‌شویم، مثلاً برای ما مهم نیست که یک نمازی بخوانیم که در آن نماز خبری نباشد، مثلاً روزی بگذرد و یک اشک خوشگلی نباشد، تپش قلبی نباشد، لذتی در کار نباشد، انگار برایمان چندان هم مهم نیست، این حالت نباید باشد، اصلاً بزرگان سلوک و اخلاق همین را می‌گویند، می‌گویند گوشه‌ای از کارتان این را بگذارید، یعنی یک نمازی که شما می‌دانید نماز خاصی است و شما به هرجهت می‌دانید که این نماز خاص است، فرض بفرمایید که مثلاً نماز صبح است، دعای کمیل است، یک گوشه‌ای از نماز است، یک سجده بعد از نماز است، یک چیز است که باید در کار طرف باشد، اتفاقاً در گناه‌ها اولین چیزی که از بین می‌رود همین است! نه اینکه فکر کنید مثلاً روزی پول آدم کم می‌شود، روزی معنوی آدم کم می‌شود و روزی معنوی کم شدن دقیقاً مساوی و مساوق است با اینکه انسان لذتش پایین می‌آید و لذت نمی‌برد، خودتان دیده‌اید دیگر یک موقع‌هایی بوده و یک برهه‌هایی بوده که دلتان خیلی پر می‌کشیده و لذت بخش بوده، و برهه‌هایی هست که می‌بینید اصلاً این‌گونه نیست و اصلاً لذت نمی‌برید، حالا قرآن هم می‌خوانید ولی لذت نمی‌برید، دعا هم می‌خوانید ولی لذت نمی‌برید، این کاملاً یک مطلب واضح است، از این طرف آدم وقتی در خالص جان قرار بگیرد، آنجا یکی از چیزهایی که در «موتوا قبل ان تموتوا» برای همین است که شما، خب در موت چه اتفاقی می‌افتد؟ پرده‌ای بر می‌افتد و انسان در خالص جان قرار می‌گیرد، وقتی که در خالص جان قرار می‌گیرد و در لبه بحث برزخ قرار می‌گیرد، خیلی وقت‌ها «قَالَ رَبِّ اَرْجِعُونِي» خدایا من را برگردان «لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» خدایا من را برگردان...

گاهی اوقات لذت را در انسان محروم می‌کنند برای اینکه یکم دست و پا بزند، این هست! برای خود شخصی که سالک است گاهی اوقات لذت را محروم می‌کنند که یک دست و پای بزند، این همان چیزی است که راجع به پیغمبر هم دارد «لَيُغَانُ عَلَي قَلْبِي» یعنی یک عین و غیبی، یک ابری قلب ما را هم می‌گیرد که برای همین باید استغفار کنیم، انسان باید گاهی اوقات خودش را، حتی گفتند بعضاً از یک کاری و یک چیزهایی و یک اتفاقاتی لذت نبرد، حتی آن اتفاقات ممکن است شرعی باشد، مثلاً فرض بفرمایید که طرف «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» کسی که به اضطرار افتاد ولی (غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ) هم تجاوز نکند هم چیزی نخواهد، ممکن است یک نفر در یک حالت اضطراری باشد، حالتی باشد که در این حالت اضطرار مثلاً نباید یک کارهایی را بکند، ولی حالا نباید خوشش بیاید که نماز نمی‌خواند که! حالا این‌ها در ملاک‌های تحکم بحث‌های مهمی است، ولی این را نطلبید دیگر (غَيْرَ بَاغٍ) بعضی‌ها خوشحال‌اند از اینکه روزه نمی‌گیرند، مثلاً طرف مریض است و روزه نمی‌گیرد و خوشحال است از اینکه روزه نمی‌گیرد! این نباید اینجوری باشد، مثلاً طرف باید جوری باشد که به تعبیر قرآن که دارد «تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا مَا يَنْفِقُوْنَ» باید یک حزن این‌گونه داشته باشد که نمی‌تواند انفاق کند، یعنی نباید از انجام ندادن عبادات لذت ببرد، آن موقع گاهی اوقات محرومیت ایجاد می‌شود، این محرومیت از بهترین فرصت‌های سلوکی است! شنیدید که بانو امین در موارد خاص خیلی اوج می‌گرفتند؟ این بخاطر همین است، اگر مال یک بانو امینی باشد، آن موقع آن را هم داخلش دارد که او می‌فهمد که این محرومیت برای خودش یک جزع و فزعی دارد که شخص را بالا می‌برد، برای همین است که می‌گفتند انسان در آن لحظه‌ای که محروم می‌شود باید جزع و فزع داشته باشد، نه اینکه خوشحال باشد از اینکه محروم شده.

خلاصه این حالت خلع بدن و این حالتی که انسان از دنیا فاصله می‌گیرد، و تا می‌بیند چه کثافتی بوده قضیه و چه جهنمی بوده، و جهنم چقدر کثیف بوده، و از آن طرف بهشتیانی هستند که انقدر لذت می‌بردند، وقتی در حالت تخلیه جان و خالص جان قرار می‌گیرند، آن روایتی که در معاد خدمتتان عرض کردم که از ائمه پرسیدند مومنین چرا این‌گونه می‌میرند؟ (یعنی ابرو بالا) گفتند بخاطر اینکه در لحظه احتضار مخیرشان می‌کنند که شما می‌خواهید بروید یا می‌خواهید بمانید، می‌خواهید شما را برگردانم؟ همه می‌گویند نه! یعنی در این حالت می‌میرند، مثلاً یک حالت این مدلی ابرو بالا، به این سبک که مثلاً من نمی‌خواهم برگردم من را ببرید آنجا... لذت عظیمه‌ای در بهشت هست که «و لا خطر علی قلب بشر» انسان اصلاً نمی‌داند این لذت چقدر است، حالا «موتوا قبل ان تموتوا» برای موت الهی است که اگر توانست خلع بدن هم کند آن لذت را درک می‌کند،

البته ما دنبال خلع بدن و این چیزها نیستیم. این نکته، پس لذت را واقعا در کار خودتان به عنوان یک مطلب مهم در فضای سلوکی بگنجانید، یک نکته دیگر هم داشت که من گفتم بعداً توضیح می‌دهم، و آن خصومت خفافی‌اش با حریا بود، که خفایش‌ها با حریا یک خصومتی داشتند، که موجب دستگیری حریا شد و آن بلائی که مثلاً به زعم خودشان می‌خواستند بر سر آن آفتاب پرست بیاورند، که او را در آفتاب قرار دهند. یک نکته‌ای هست که این خصومت‌ها خوب است یا بد است، این خصومت‌ها به جهت سلوکی لازم است، انسان از آن ابتدا دشمن‌هایی پیدا می‌کند، که اساساً دشمن هم نیستند یک کسانی که به هرجهت رو اعصاب هستند، این‌ها برای تثبیت انسان و از آن طرف تحملی که در این‌ها درست می‌کند، یک جهت سلوکی جدی در این‌ها ایجاد می‌کند، برعکس اینکه ما فکر می‌کنیم که باید همه شرایط فراهم باشد که من سلوک کنم، از قضا وجود ناملایمت‌ها، ناموافقت‌ها، مثلاً همسر بداخلاق یکی از نعمت‌های بزرگ است برای سلوک، این را بدانید! مادر زن بد اخلاق، همسر بد اخلاق و...

یک روایتی داریم در وسائل الشیعه، مجموعه روایاتی که بالاخره یک چیزی انسان را اذیت می‌کند، همسر، همسایه، همکار «لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا كَانَ فِي فَلَةٍ جَبَلٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مِنْ يُؤْذِيهِ» بله دیگر همان سد هاشم حداد، بله همینجوری است یعنی شما وجود کسانی که، در داستان هابیل و قابیل یادتان هست؟ انگار به عنوان داستان مثالی آدم است، که برمی‌گردد به او می‌گوید «لَيْسَ بَسَطَتْ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» می‌بینید طرف زیرآب زنی کرده و این بهترین فرصت سلوکی است برای اینکه طرف در مقابل او خیر خواهی کند، هیچ فرصتی به این زیبایی پیدا نمی‌شود، هیچ نماز شبی انقدر انسان را بالا نمی‌برد، که درک این خصومت‌ها و تلقی کردن این به عنوان یک فرصت برایش اتفاق بیفتد، بله مثل اینکه حالت برنامه‌ریزی، یعنی انسان را در معرض یک قدم بزرگ سلوکی قرار می‌دهند، حتی این آیه «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ» اگر بعدش از زنتان بدتان آمد چی؟ «فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» می‌گوید اگر از زنتان بدتان آمد، خدا (خَيْرًا كَثِيرًا) گذاشته در همین، یعنی کسی که همسر ناموافق دارد، آدم نباید بد اخلاق باشد ولی برای طرف مقابل فرصت سلوکی است، از مهمترین فرصت‌های سلوکی است! (بله خب بالاخره دارند در این چیزها زحمت می‌کشند، تحملش سخت است) اتفاقاً «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» اول اعمال سخت‌ترینش است، می‌گویند این سختی فرصت است، می‌خواهم بگویم خصومت و اذیت شدن، اتفاقاً در روایت دارد که حتماً دارد از یک طرفی اذیت می‌شود، خانم‌ها همیشه به آقایان همچین حسی دارند، در روایت دارد که حتماً دارد از یک طرف اذیت می‌شود، این اذیت شدن فرصت فوق العاده‌ای درست می‌کند، همسر ناموافق پیدا کردن، اگر طرف سالک باشد و بلد باشد از این باد مخالف‌ها تیکاف در بیاورد، به لحاظ فردی و اجتماعی و همه این چیزها، مثلاً فرض کنید که من این را در بحث‌های قرآنی هم گفتم، اصلاً وجود دشمن و شیطان برای سالک راه باز می‌کند! اگر شیطانی نباشد، ببینید صبر بعداً، مثلاً آن روایات را دیده‌اید که انسان خوبی‌اش به همسایه این نیست که دارد او را تحمل می‌کند، بلکه این است که دارد به همسایه بد خودش خیر می‌رساند، این خوبی و صبر اوست.

خورد خورد اگر طرف این را به عنوان یک فرصت تلقی کند، می‌خواهم بگویم فرصت اذیت شدن توسط همسر، توسط همکار، توسط یک همراه، نمی‌شود که با بچه کوچک مقابله به مثل کرد، آقایان برای خانم‌ها بچه کوچک‌اند، یعنی آقایان یک موجوداتی هستند که یک بچه بازی‌های به خصوص خودشان را دارند، (نه من آقایان را می‌گویم بچه‌ها که بچه هستند دیگر نمی‌شود کاری کرد) اتفاقاً در تحمل اینکه یک جایی بچه یک کاری کرد، یک نجاستی را به یک جایی زد، اینکه در آن لحظه گوشش را می‌گیری و می‌زنی پس کله‌اش آنجا فرصت سلوکی دارد از بین می‌رود! آنجا فرصت سلوکی است، در آن نقطه فرصت سلوکی است، یک دفعه می‌بینی وسط منبرت بچه آمد و داد و بیداد، آنجا فرصت سلوکی است! شما یک موقعی با تسلط و تصوت بر خودتان دارید بچه را تربیت می‌کنید و ممکن است گوشش را هم بگیرید، یک موقع هست نه، دارید تشفی خاطر می‌کنید مثل اینکه فرض بفرمایید آدم یک مجرمی را عقوبت می‌کند، یک موقع هست در زمانی که دارد این مجرم را عقوبت می‌کند، دارد تشفی خاطر می‌کند یا نه صرفاً دارد عقوبت می‌کند، آخه از این عقوبت هم ناراحت است که دارد این کار را می‌کند؛ آخرش این را می‌خواهم بگویم وجود خصومت‌ها از خصومت‌های شیطنت شیطان‌ها بگیرید، تا همسر و همکار و

همراه و فلان و این‌ها بگیرید، تا رئیس و این‌ها بگیرید، تا مرئوس و این‌ها بگیرید، این خصومت‌ها و این اذیت‌ها بهترین فرصت‌های سلوکی است، لذا از آنها استفاده کنید! خیلی وقت‌ها شما فرصت سلوکی را در نماز شب می‌دانید، همه‌اش منتظرید نماز شب بخوانید، خیلی وقت‌ها هم نه، بهترین فرصت‌های سلوکی در نماز شب نیست و در همین تحمل‌ها گنجانده شده، می‌خواهم این را عرض کنم که اگر واقعاً همسر بد اخلاق دارید برای شما بهترین فرصت سلوکی است، من یکی از چیزهایی که به آن فکر می‌کنم مثلاً حضرت آسیه خیلی رشد کرده، بعید نمی‌دانم در ارتباط با حضرت فرعون به این رشد رسیده باشد، یعنی حضرت آسیه آنجا از فرعون از این سنگ به سنگ زیر پا برای پرواز خودش سکو ساخته، می‌خواهم بگویم از این بعد هم نگاه کنید، آدم همسر بد نباید داشته باشد، نباید همسر بد بگیرد فلان... بله حتی در مواقع وسوسه!

این آیات قرآن هست که «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» گاهی اوقات هست که چشم سالک دارد این‌گونه چرت می‌رود، حتما در شما راننده هست، دیدید در این جاده کفی‌ها یواش یواش آدم یک‌جوری می‌شود؟ یک بوق لازم است، یک بوق محکم برای آدم لازم است، گاهی اوقات شیطان این بوق محکم را می‌زند، او می‌خواهد شیطنت کند ولی شما هستید که به عنوان (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) اتفاقاً یک دفعه چشم انسان به وسوسه شیطان باز می‌شود. می‌دانید که این خلبان‌ها از باد مخالف استقبال می‌کنند برای تیکاف، شما در همین جریان اخیر، واقعاً اگر اسرائیل کنسولگری ما را نمی‌زند، ما را با یک اقتدار مواجه می‌کرد؟ دارم سرالقدری نگاه می‌کنم و گرنه او که بیخود کرد زد، ولی واقعاً این شیطنت که او کرد ما را در موقعیت اقتدار و اعمال اقتدار گذاشت. الان هم همه نگران هستند که می‌زند یا نمی‌زند، قطعاً نمی‌زند این را بدانید، باینکه مسئولین نظامی ما می‌گویند قطعاً می‌زند، ولی من به شما می‌گویم قطعاً نمی‌زند! به این‌ها می‌گویند پوف آف کانسپت، فیلم‌های مافیایی را دیده‌اید؟ این‌گونه است که مثلاً طرف تمام مراحل را رد می‌کند، بعد که می‌رسد بالا سر طرف به جای اینکه تیر را بزند در سرش، فشنگ را می‌گذارد کنار تختش، به این‌ها می‌گویند پوف آف کانسپت، یعنی اینکه من زدم ولی اگر می‌زدم پاره‌ات می‌کردم! این‌ها هایپرسونیک زده‌اند، یکی دوتا در وسطش هایپرسونیک زده‌اند که در فیلم‌ها هم معلوم است، اگر شما بتوانید فیلم را بازخوانی کنید که هایپرسونیک دقیقاً چگونه عمل می‌کند، این هایپرسونیک‌ها چون هشت ماخ می‌رود اصلاً قابلیت رهگیری هم ندارد و نمی‌شود آن را زد، چون بزرگترین پدافندهای دفاعی چهار ماخ می‌رود، اصلاً نمی‌تواند این را بزند.

لذا در اینجا نشان داده شد که اگر بخواهم پاره‌ات کنم پاره‌ات می‌کنم! آن‌ها هم پیام قضیه را گرفته‌اند، چرا نمی‌زنند؟ به دلیل همین پوف آف کانسپت، یعنی اینکه زدم اولاً خاکت را می‌زنم، دوماً یک‌جوری می‌زنم که نتوانی دفاع کنی! ببینید وقتی که شما با اعلان قبلی مثلاً پهپاد شاهد می‌فرستید، پهپاد شاهد یکی از به درد نخورترین پهپادهای موجود ایران است، یعنی حتی صدایش هم در نمی‌آید، نه اساساً پدافند نمی‌تواند انقدر سریع سرعت بگیرد که به هشت ماخ برسد، نه چون وقتی که موشک دارد سرعت می‌گیرد یواش یواش سرعت می‌گیرد و سرعت نهایی‌اش می‌شود هشت ماخ، از آنجایی که می‌خواهد تازه شلیک‌ش را انجام دهد به چهار ماخ بیشتر نمی‌رسد، برای همین هیچ کدام از هایپرسونیک‌ها را زده است. این هم برای آن‌ها پیام داشته که (حواس باشد اگر بخواهم بزدم پاره‌ات می‌کنم) برای همین یک نکته‌ای سرلشکر باقری گفت که حرف بسیار درست و دقیق و مهمی هم بود، گفت اگر بخواهید بزنی در ثانیه می‌زنی یعنی دیگر به این نمی‌رسد که ۱۰ ۱۲ روز طول بکشد و این‌ها، بزنی فرودگاه را در ثانیه می‌زنی. چگونه می‌گویم نمی‌زند؟ بخاطر همین نکته است که نمی‌زند، البته همه چیز آماده است برای اینکه بزند، اشکالی هم ندارد همه باید آماده باشند، «أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ» همین است باید آماده باشند، ولی تمام دکترین دفاعی طرف مقابل را بردند زیر سوال، می‌دانید که دکترین دفاعی و این‌ها جنگ خارج از مرز است به دلیل کوچک بودن خودشان، کل اسرائیل اندازه زنجان هم نیست!

اگر طرف مقابل بی‌عقلی کند اتفاق بهتری است، یعنی ما در (احد الحسنین) گیر کردیم، یا نمی‌زند که واقعاً دکترین دفاعی‌اش رفته زیر سوال، برای همین است که فشار روی غزه کم شد با همین زدن، یا می‌زند که می‌رویم سراغ جنگ‌های آخرالزمان، این یعنی اگر بزنی دیگر پاره‌ات می‌کنم شوخی هم ندارم! نکته‌اش همین است که وقتی سازمان ملل دیگر محکوم نمی‌کند، حتی

روی کاغذ هم محروم نمی‌کند، همه‌اش بلند شدند، مکرون رفته اینجا این رفته آنجا، خواهش می‌کنم کاری نکن و... بخاطر اینکه بدانند، این‌ها می‌فهمند، بله دقیقاً خدا خیر بدهد امثال شهید تهرانی مقدم و این‌ها را که ما را در این معرض گذاشت. ببینید هر کاری بکند، قصد خرابکاری هسته‌ای کند، تاسیسات را بخواهد بزند، هر کاری بخواهد بکند، چنانچه وضعیت مقابل به مثل باشد خودش از این به بعد بدبخت می‌شود! این نکته بسیار مهم است، استفاده من از این بحث عملاً این بود، نکته این است که شیطنتها و شیطنتهای شیطان فرصت ایجاد می‌کند (این حرف مهمیست) این فرصت را باید قدر دانست، خصومت‌ها را باید قدر دانست و آن‌ها را پله کرد، همسران را تحمل کنید، تحمل کردن همسران به شما رشد می‌دهد! اگر پدر و مادر یا برادر ناموفقی دارید باعث رشد شما می‌شود.